



گفت وگوبا پدر شهیدان عبدالهی

# محمد در راه بهشت از غلام نبی سبقت گرفت



شهید محمد عبدالهی:

تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۹/۱۰

محل تولد: گزیک شهرستان درمیان

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۷/۲۶

محل شهادت: میمک

شهید غلام نبی عبدالهی:

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۳/۱

محل تولد: گزیک

تاریخ شهادت: ۱۳۷۰/۷/۱۰

محل شهادت: منطقه پدافندی فکه

پس از تشییع در بیرجند در زادگاهش گزیک به خاک سپردند.

## شهادت برادر ۷ سال بعد

پس از ۷ سال برادر بزرگ تر محمد، «غلام نبی» هم به خیل شهدا پیوست. غلام نبی بهار سال ۳۹ در گزیک دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند، سپس برای ادامه تحصیل راهی بیرجند شد. پس از اتمام دوره راهنمایی به استخدام ارتش درآمد و پس از گذراندن دوره های آموزشی به لشکر ۷۷ ثامن الائمه(ع) واحد زرهی تربت جام پیوست و به جبهه اعزام شد. در ۱۹ سالگی ازدواج کرد که ثمره آن ۳ فرزند است. او ۱۰ سال در مناطق غربی کشور خدمت کرد تا این که مهر ۱۳۷۰ در منطقه پدافندی فکه به فیض شهادت نایل آمد...

## سبک زندگی

... رسیدگی به پدر و مادر برایش خیلی مهم بود. با دوستان و بستگان بسیار معاشرت داشت. همواره سعی می کرد به پیران و از کار افتادگان کمک کند و این امر باعث محبوبیتش بین مردم شده بود. این ها را پدر، مهم ترین ویژگی های غلام نبی برمی شمرد و درباره شهادتش می گوید: وقتی خبر شهادتش را دادند باورش برام سخت بود. آرزوی این پدر ۸۴ ساله را می پرسم، می گوید دوست دارم پسران شهیدم را آن دنیا ملاقات کنم...

## گلایه ای مشترک

این پدر شهید گلایه ای هم دارد، می گوید: مسئولان بیشتر به خانواده شهدا سرزنند، آرزو دارم حداقل مسجد، خیابان یا مدرسه ای را به نام فرزندان شهیدم نام گذاری کنند تا یاد و خاطره آن ها زنده بماند.

را که بر اثر اصابت خمپاره شکافته شده بود، در دست گرفت و پس از وداع با جگر گوشه اش، او را به خاک سپرد. پدر می گوید: پیکر محمد به دلیل جراحت بسیار شدید قابل شناسایی نبود، به گونه ای که بعد از شهادت به اشتباه به سردخانه ای در باختران منتقل شد. برادر بزرگ تر محمد که او هم در آن زمان در جبهه بود، به دنبال برادر به این بیمارستان و آن بیمارستان سر زد تا این که پس از ۴۰ روز به طور اتفاقی با راننده ای که پیکر محمد را به باختران منتقل کرده بود برخورد و پس از اطلاع از موضوع، پیکر برادر را در سردخانه ای در آن شهر پیدا کرد و به گزیک آورد و خبر شهادت محمد ۲۱ ساله را به ما داد.

## آخرین دیدار

پدر از آخرین روز دیدارش با محمد می گوید: «بارها به او اصرار کردم پسرم بگزار من بروم و بجنگم ولی تو پیش مادرت بمان اما علاقه محمد به دفاع از میهن مانع پذیرفتن خواهش من شد. آخرین باری که به مرخصی آمد به همراه شهید سید «احمد فاضلی» یکی از دوستان همزمش بود که از بچگی با هم بزرگ شده بودند؛ دوباره قصد جبهه کرد و من هم برای راهی کردنش تا بیرجند همراهشان شدم. وقتی چند ساعتی به اعزامش مانده بود، وسایلیش را تحویل داد و گفت: چند لحظه ای منتظرش بمانم تا با دوستش احمد حرف بزند. مدت طولانی گذشت ولی از آنان خبری نشد وقتی به سراغشان رفتم دیدم گوشه ای دنج روی ۲ آجر نشسته اند و در آغوش یکدیگر می گریند، آن قدر گریه کرده بودند که پیراهنشان خیس شده بود. خیلی تعجب کردم، جلوتر رفتم و پرسیدم پسرم چه مشکلی پیش آمده؟ محمد در حالی که به چشمانم نگاه می کرد، گفت: «پدر از ما برگشتی نیست.» این آخرین وداعش بود. سرانجام محمد مهر ۶۳ در عملیات میمک به آرزوی دیرینه اش دست یافت و به شهادت رسید. پیکر پاکش را

مهدیه محمدیان: «لباسی سر تا پا سفید داشت. کنار درخت سبز سنجد یا بید ایستاده بود و چهره ای آرام داشت. با همان آرامش گفت پدر چرا این قدر برایم بی تابی می کنیدی، نگران نباشید من این جا راحتم.» این روایت ۳۹ سال دلتنگی پدری ۸۴ ساله برای فرزندش است که هر شب با رویای در آغوش کشیدنش شب را به صبح می رساند. «محمد ۱۶ ساله بود که به جبهه رفت. در دوران ۵ ساله حضور در جبهه دو بار مجروح شد. یک بار از ناحیه زانو و یک بار از ناحیه چشم.»

## کودکی از جنس نور

«محمد امین عبدالهی» پدر شهید محمد عبدالهی با آن لهجه شیرین محلی از پرسش می گوید: «محمد نمازش ترک نمی شد. مهربان و با گذشت بود. به خاطر بیماری ام و وضعیت نامناسب مالی برای کار راهی زاهدان شد. یک ماهی در یک هتل مشغول کار شد، درآمدش را برای درمان من هزینه کرد.» از همان کودکی سخاوت و بزرگ منشی را در فرزندم می دیدم. وقتی با تمام نداری ام قلم و کاغذ مدرسه را به همکلاسی های محتاج ترش می بخشید.» او می گوید: در مدت ۵ سالی که پسرم جبهه بود دیر به دیر مرخصی می آمد، یک هفته ای بیشتر نمی ماند، طی این مدت ۲ بار به شدت مجروح شد. یک بار زانویش بر اثر جراحات شدید ۷ بخیه خورد و در عملیاتی دیگر چشمش مجروح شد.

## صورت شکافته پسر در دستان پدر

وقتی از او درباره نحوه شهادت محمد می پرسم، مشاهده تغییر حالات پیرمرد مرا متائر می کند. نگاهش به مقابل دوخته می شود. گویا این سوال او را به ۲۹ سال قبل برد، زمانی که پیکر محمدش را آوردند و او چه استوار و مردانه پیکر فرزندش